



حمید ناصری مقدم / فیلمساز
اودرباره نامه نگاری اهالی سینما نوشته است



نامه‌هایی طلایی پشت پرده نقره‌ای

← این صحنه که شخصیت اصلی، صبح زود و بعد از بیدار شدن با فنجان قهوه به دست، جلوی در خانه می‌آید تا روزنامه و نامه‌هایش را بردارد همیشه برای من صحنه‌ای حسرت برانگیز بوده. همیشه دوست داشتم بیایم جلوی در خانه و هفت، هشت نامه‌ای را که آمده و اغلب آنها آگهی تبلیغاتی هستند توی سطل زباله ببندازم و به یکی از آنها اشاره کنم و بگویم: بالاخره رسید. اینکه چه نامه‌ای؟ از کجا؟ و از طرف کی؟ مهم نبود. مهم این بود که یک نامه برسد. بعدها از این نامه‌ها خیلی به دستم رسید. هم از آنهایی که باید می‌رفتند توی سطل زباله ایمیل‌ها، هم از آنهایی که منتظرش نبودم و هم از آن نمونه‌ای که منتظرش بودم. اصلاً مفهوم نامه یک بار نوستالژیک همراه خود دارد. شاید به همین دلیل هم هست که وقتی می‌گویم نامه، تصویر پاکت و تمبر و پستیچی و دوچرخه‌اش در ذهن مان مصور می‌شود. حال اینکه همین ایمیل‌ها هم نامه هستند ولو از نوع الکترونیکی. همین چت‌های دیر به دیر یا هرروزه مگر وظیفه نامه را ندارند؟

نامه‌ها گاهی موضوع قصه و فیلم و سینما می‌شوند و گاهی نقش اساسی به‌عنوان یک عنصر دراماتیک را در متن دارند، اما در این یادداشت کوتاه اشاره‌ای دارم به نامه‌های عوامل فیلم و سینما؛ نامه‌هایی که به دلایل مختلف نوشته شده‌اند، یکی از معروف‌ترین این نامه‌ها، متنی است که اورسن ولز خطاب به استودیو یونیورسال نوشت. اورسن ولز فیلم «نشانی از شر» را در سال ۱۹۵۸ ساخت، سال‌ها بعد از «همشهری کین»، گرچه در این بین چند فیلم دیگر هم ساخته بود اما این یکی فرق داشت، یک فیلم‌نوآور عالی در اواخر دوره طلایی فیلم نوآرها؛ فیلمی که بعدها الهام‌بخش ساخت نئونوآر «محرمانه لس آنجلس» شد. فیلم مورد پسند استودیو نبود بنابراین در تدوین آن دست بردند و حتی بخشی از آن را مجدداً فیلمبرداری کردند و این موجب دلخوری کارگردان - بازیگر فیلم شد. بنابراین ولز نامه‌ای ۵۸ صفحه‌ای خطاب به استودیو نوشت و نکات فراوانی را متذکر شد تا فیلم به حالت اولیه و درست خودش برگردد. نکته غم‌انگیز نامه پایان آن است که از استودیو تقاضای اعزانه دارد تا تغییرات به وجود آمده را حذف کند، یکی از صحنه‌های مورد اشاره در نامه ولز، صحنه ابتدایی است. پلان سکانشی سه و نیم دقیقه‌ای که با زحمت فراوان و به وسیله یک کرین عظیم گرفته شد و در نسخه اکران، استودیو تیتراژ فیلم را روی آن آورد! البته فیلم بعدها مجدداً تدوین شد، اما دختر ولز اجازه اکران دوباره را نداد. تدوین مجدد توسط والتر مرچ یکی از بزرگترین تدوینگران تاریخ سینما و براساس نامه ولز در سال ۱۹۹۷ انجام شد. نوشتن نامه از طرف کارگردان به تهیه‌کنندگان تمامی ندارد، اما یک دسته دیگر هم نامه‌هایی است که سازندگان خطاب به پخش‌کنندگان فیلم می‌نویسند. این اتفاق مخصوصاً از طرف تهیه‌کنندگان و کارگردان‌هایی است که وسواس و حساسیت بالایی از تولید تا اکران فیلم خود دارند؛ یکی از اولین کسانی که چنین نامه‌ای را ضمیمه فیلم خود کرد، دیوید سلزنیک بود. سلزنیک تهیه‌کننده «بر باد رفته» بود و کسی که باید سازنده واقعی این فیلم بنامیم‌اش. او سه کارگردان مختلف برای فیلم آورد، بنابراین طبیعی

بود که حساسیت‌اش در اکران هم زیاد باشد. بزد پرد که این روزها نام‌اش را بیشتر به خاطر فیلم درخشان «روح» می‌شنویم هم نامه‌ای خطاب به سینماداران دارد که آنها را عضوی از تیم خودش می‌خواند. او این نامه را در جریان اکران انیمیشن «شگفت‌انگیزان ۲» می‌نویسد. وارن بیٹی در جریان اکران دیک تریسی از پوشیدن دستکش برای لمس پرینت فیلم می‌گوید. او در نامه خود دستورالعمل‌هایی را متذکر می‌شود که به نظر بدیهی می‌آیند، اما احتمالاً اشکالاتی که در اکران‌های قبل به وجود آمده باعث شده تا دست به قلم شود. استنلی کوبریک که بسیار ایده‌آل‌گرا بود برای فیلم

«بری لیندون» نامه و دستورالعملی خطاب به آپاراتچی‌ها می‌نویسد و به دقت تمام موارد ضروری، کلی و جزئی را توضیح می‌دهد، اما یکی از عجیب‌ترین این نامه‌ها مربوط به دیوید لینچ عجیب و غریب است که درباره پخش «بزرگراه گمشده» می‌نویسد و اینگونه شروع می‌کند: من می‌فهمم که این یک درخواست غیرمعمول است اما من به کمک شما احتیاج دارم. و در ادامه توضیحات خیلی ساده و ابتدایی درباره قاب فیلم و صدا و... می‌دهد و نامه را با عبارت خیلی ممنون، دوست شما دیوید لینچ به پایان می‌برد؛ به وضوح مشخص است از آنجایی که دست کارگردان عزیز از سینماداران و پخش‌کنندگان فیلم کوتاه است، مجبورند تا با کمی چاخن و دست‌کم با لحنی نرم، خواسته خودشان را به گوش ایشان برسانند. اما یکی از معروف‌ترین نامه‌نویسان سینما فرانسوا تروفو می‌شود. ژیل ژاکوب و کلود ژورای نامه‌های تروفو را در کتابی جمع‌آوری کردند و بعدها محسن آرم آن را با عنوان «مثل عکسی سیاه و سفید» ترجمه کرد. نامه‌های تروفو مخاطبین مختلفی دارد که لیستی از آنها در ابتدای کتاب آمده است؛ از نامه‌های تروفو، ما بیشتر در عمق تاریخ آن دوره فرومی‌رویم. بیشتر از عشق و علاقه‌ها و شخصیت تروفو و اطرافیان‌ش دریافت می‌کنیم. عشق‌اش به کتاب و فیلم را بخوبی درک می‌کنیم، گرچه ما از فعالیت‌های روزانه او در آن زمان آگاه می‌شویم اما بیش از آن درباره مخاطبین و وقایع و فیلم‌ها می‌آموزیم. از لابلای نامه‌های تروفو به ایده‌های او بی‌می‌بریم و روند شکل‌گیری آنها و اینکه گاهی به چه دلیل فلان ایده را انتخاب می‌کرده و یا زد می‌کرده است. اگر کتاب مصاحبه تروفو با هیچکاک را خوانده باشید، نامه‌های تروفو به هلن اسکات (مترجم مصاحبه این دو نفر) جذابیت بیشتری را برای تان به ارمغان می‌آورد. برخی از مخاطبین نامه‌های تروفو اینها بوده‌اند: روبر لاشنه، صمیمی‌ترین و قدیمی‌ترین دوست تروفو. اریک رومر، فیلمساز و منتقد فرانسوی. مارسل موسی، فیلمنامه‌نویس. آلفرد هیچکاک. ژان لوک گدار. جانانان روزنبا، منتقد شارل آزانور، خواننده و بازیگر. لوتی آیزنر، منتقد سینما و شاعر. لوییس بونول. آنری ژرژ کلوژ. کوستا گواراس. کلود لوش. آندری وایدا. مارسل لریه. ژیل ژاکوب. ژان لویی ترنتینیان. ژرژ فرانزو، فیلمساز. رابرت آلد ریچ. نام‌های بزرگی که هر علاقه‌مندی به سینما وسوسه می‌شود تا از روابط شخصی آنها، هر قدر هم کم، سردر بیآورد.

یکی از ویژگی‌های شخصیتی تروفو و گدار انتقادی بودن این دو هست. در پایان این یادداشت بخش‌هایی از نامه‌های این دو را برای تان بازگو می‌کنم. گدار: دیروز «شب امریکایی» را دیدم. احتمالاً کسی تا حالا بهت نگفته چه قدر دروغ‌گویی. من اولین کسی‌ام که دارم این حرف را می‌زنم. این از آن فحش‌های فاشیستی نیست. نقدی است که اگر نشود، فیلم‌هایی مثل فیلم تو، یا فیلم‌های شابرول و فرری و ورنوی و دلانوی و رنوآر ساخته می‌شوند که اصلاً نمی‌دانم چرا باید ساخته شوند... تروفو: نامه‌ات را به ژان پیر لئو هم نشان دادم. خواندمش. دری‌وری محض بود.

حالا که این نامه را نوشته‌ای به نظر وقتش رسیده که بی‌رودریاستی بهت بگویم داری مثل آدم‌های عوضی و کتافت رفتار می‌کنی. از رفتار با ژان پیر در ماجرای ماری و این دروری‌هایی که این آخرها پشت‌سرش درباره کارش گفته‌ای معلوم است واقعاً چه آدم عوضی شده‌ای... (توضیح: پیش‌گفتار همین کتاب را گدار نوشته است، بدون آنکه این نامه‌نگاری‌ها باعث دلخوری عمیقی شود) حالا اگر از این گزیده فحش‌کاری استادان و گله‌گذاری‌ها و... که بگذریم، باید قبول کنیم که این نامه‌ها سند هستند و خود تاریخ. این واژه‌ها و سطور گاهی ما را از این بزرگان دورتر می‌کند و گاهی به آنها نزدیک‌تر. ■

